

• دریافت ۹۶/۱۰/۱۵

• تأیید ۹۷/۵/۱۸

نقد و بررسی برخی نظرات نحوی عبدالعزیز کاشی در نسخه خطی شرح المفصل

محمد ابراهیم خلیفه شوشتری*

رقیه خرمی**

چکیده

نسخه شرح المفصل عبدالعزیز کاشی برجای مانده از قرن هفتم و هشتم هجری است که در آن با نثری روان و علمی به شرح کتاب المفصل زمخشری پرداخته شده است. با بررسی آراء و دیدگاه‌های عبدالعزیز کاشی می‌توان دریافت وی پیرو مکتب بصره بوده است. این نویسنده ایرانی، مسلط به زبان عربی، فقط به ذکر نظرات علمای نحو بسنده نمی‌کند، بلکه در موارد بسیاری با تکیه بر استدلال‌های سماعی و قیاسی به اظهار نظر می‌پردازد. کاشی در این کتاب دیدگاه‌های ابن‌حاجب را نقد و بررسی می‌کند که در برخی موارد نظرات ابن‌حاجب را تأیید و در مواردی رد کرده است. بنابراین، در این جستار با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی و نقد انتقادهای کاشی نسبت به نظرات ابن‌حاجب و صحت و سقم آن پرداخته شده است. نتیجه آن است که انتقادهای کاشی در بسیاری موارد درست است و وی با شیوه‌ای روشن و به دور از تکلف و اصطلاحات پیچیده منطقی و با به‌کارگیری دلایل علمی استوار به اثبات مدعای خود پرداخته است. کاشی در اکثر موارد با زمخشری هم‌عقیده است و توانسته است درستی کلام زمخشری را اثبات کند.

واژگان کلیدی: نحو عربی، شرح المفصل، عبدالعزیز کاشی، زمخشری، ابن‌حاجب.

M-khalifeh@sbu.ac.ir

*استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی.

Setarekhorram64@gmail.com

**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

اختلاف نظر میان علمای نحو از همان زمانی آغاز شد که قواعد صرف و نحو ثبت و ضبط شد؛ چنان که براساس کتاب الانصاف ابن الانباری علمای بصره و کوفه در ۱۲۱ مسئله با هم اختلاف نظر داشتند، اما این اختلاف نظرها و نقد نظرات علمای نحو سهم زیادی در تکامل علم نحو داشته است. بررسی این نقدها و اعتراضات می‌تواند جایگاه علمی علمای نحو و جنبه‌های مختلف این علم را نمایان کند.

کتاب المفضل زمخشری از چنان شهرت و اهمیتی برخوردار است که بسیاری از علمای نحو از جمله ابن حاجب (۵۷۰ هـ.ق - ۶۴۶ هـ.ق) در کتاب الإيضاح فی شرح المفضل و عبدالعزیز کاشی در کتاب شرح المفضل به شرح و بررسی آن پرداخته‌اند. از ویژگی‌های ممتاز شرح کاشی می‌توان به سبک روان و بی‌تکلف نویسنده، استفاده فراوان از استدلال‌های سماعی، مناقشه درباره مسائل مختلف نحوی، تعلیل‌ها و استدلال‌های نحوی دقیق و بیان نظرات علمای گذشته اشاره کرد.

ابن حاجب در شرح خود بر کتاب المفضل بر برخی نظرات زمخشری ایراد وارد کرده و کاشی، ضمن اشاره به این موارد، با دقت نظر به نقد نظرات ابن حاجب پرداخته و در بسیاری موارد نادرستی اعتراضات ابن حاجب و درستی نظر زمخشری را به اثبات رسانده است.

درباره ضرورت تحقیق باید گفت عبدالعزیز کاشی نویسنده‌ای ایرانی و مسلط به زبان عربی است و متن این نسخه مربوط به قرن هفت یا هشت هجری است. بررسی نظرات نحوی و شیوه نقد این نویسنده می‌تواند شخصیت علمی وی و میزان قوت و ضعف نظرات او را روشن سازد. همچنین، طرح و بررسی مهم‌ترین مسائل و مباحث نحوی و مشهورترین دیدگاه‌ها و چالش‌های نحوی در این کتاب می‌تواند راه‌گشا و مشکل‌گشای بسیاری از اختلافات و اظهارات نحوی باشد و به‌عنوان منبعی معتبر و قابل اعتماد فراروی دانش‌پژوهان و علاقمندان به نحو عربی قرار گیرد.

سوالات تحقیق

۱. کاشی پیرو کدام مکتب نحوی است و چه جایگاه علمی دارد؟
۲. کاشی در برابر دیدگاه‌های نحوی زمخشری چه موضع و نظری دارد؟
۳. کاشی ایرادات ابن حاجب را چگونه تحلیل می‌کند و پاسخ می‌گوید؟

پیشینه تحقیق

برخی منابع درباره عبدالعزیز کاشی و نسخه شرح المفصل مطالبی را ذکر کرده‌اند، از جمله ابن فوطی (۶۴۲ق - ۷۲۳ق) در کتاب تلخیص مجمع الآداب و معجم الالقباب به نام و اثر کاشی مختصراً اشاره کرده است و او را دارای خطی خوش دانسته است (ابن فوطی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۲۳۷). ابوالمجد تبریزی در ۷۲۳ق رساله قلمیه کاشی را در کتاب سفینه تبریز آورده است (تبریزی، ۱۳۸۱: ۷۱۶). موسوی خوانساری (۱۲۲۶ق - ۱۳۱۳ق) در کتاب روضات الجنات به شرح المفصل کاشی اشاره کرده است (موسوی خوانساری، ۱۹۹۱، ج ۵: ۸۰). آقابزرگ طهرانی (۱۲۹۳ق - ۱۳۸۹ق) در کتاب الذریعة إلى تصانیف الشيعة به رساله قلمیه و رساله سیفیه و منتخب روضة الناظر کاشی اشاره کرده است (طهرانی، ۱۹۸۳، ج ۱۷: ۱۶۸؛ ج ۲۲: ۲۹۵ - ۲۰۷). محمد عمادی حائری در مقاله «عزالدين عبدالعزیز کاشی: شناسایی، کتابشناسی، نسخه‌جویی»، که در ۱۳۸۳ در مجله نسخه‌پژوهی، دفتر دوم، صص ۳۸۱-۳۹۵ چاپ شده، به معرفی عبدالعزیز کاشی و آثار برجای مانده از او پرداخته است. عزیز دولت آبادی در مقاله «آشنایی با جنگ نخجوانی» مجموعه‌ای از اشعار کاشی را از روضة الناظر استخراج کرده است؛ این مقاله در ۱۳۸۳ در نشریه کتابخانه ملی تبریز، شماره ۱۶، صص ۱۲۰-۹۶ به چاپ رسیده است. سید مهدی نوریان، غلامحسین شریفی و مرتضی رشیدی اشجردی در مقاله «باغ نظر و رامش دل (معرفی سفینه‌ای بی‌مانند از قرن هفتم)»، که در ۱۳۸۶ در نشریه علمی پژوهشی گوهر گویا، دوره ۱، شماره ۳، صص ۳۳-۶۲ در

اصفهان به چاپ رسیده، به معرفی نسخه روضة الناظر ونزهة الخاطر اثر عبدالعزیز کاشی پرداخته‌اند. مرتضی رشیدی آشجردی در ۱۳۸۷ رساله‌ای با عنوان «مقدمه، تصحیح، تحشیه منتخب روضة الناظر ونزهة الخاطر اثر عزالدین عبدالعزیز کاشی» در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان نگاشته است که در این رساله به تصحیح نسخه خطی روضة الناظر ونزهة الخاطر کاشی پرداخته است. در نهایت باید گفت، در مورد اعتراض به نظرات ابن حاجب به منبعی دست نیافتیم و موضوع موردنظر در این مقاله تاکنون بررسی نشده است.

شرح زندگانی عبدالعزیز کاشی

عزالدین عبدالعزیز بن ابی الغنائم بن أحمد بن ابی الفضائل کاشی از شاعران و نویسندگان اواخر قرن هفتم و ابتدای قرن هشتم هجری است. تاریخ دقیق ولادت و درگذشت وی بر ما پوشیده است و متن نسخه شرح المفضل نیز کمکی به تعیین سال ولادت و وفات او نمی‌کند، اما با توجه به منابع موجود می‌توان دریافت که وی تا ۷۲۳ ه.ق در قید حیات بوده؛ چراکه ابوالمجد تبریزی از نویسندگان قرن هشتم در کتاب سفینه تبریز، نگاشته شده به همان سال، رساله قلمیه کاشی را نیز آورده است (تبریزی، ۱۳۸۱: ۷۱۶). به هنگام نگارش این رساله از کاشی با جمله دعایی «دام فضله» یاد می‌کند. همچنین، سید محمود گلستانه از نویسندگان قرن هشتم در کتاب أنیس الوحدة و جلیس الخلو، که آن را بین ۷۳۰ تا ۷۵۰ ه.ق (افشار، ۱۳۷۹: ۶۹) در شعر و ادب و اخلاق به رشته تحریر درآورده، با ذکر اشعاری از کاشی از وی با دعای «دامت فضائله» یاد کرده است؛ کاشی نیز اشعاری از گلستانه را در کتاب روضة الناظر خود آورده است (رشیدی آشجردی، ۱۳۸۷: مقدمه، م). در نتیجه، کاشی تا سال‌های ۷۳۰ تا ۷۵۰ ه.ق زنده بوده و با محمود گلستانه آشنایی داشته است، اما درباره تاریخ وفات وی می‌توان به نسخه‌ای از رساله قلمیه اشاره کرد که تاریخ

نسخه برداری آن ۷۵۶ ه. ق است و کاتب نسخه در پایان از مؤلف با عنوان «رَجِمَهُ اللَّهُ» یاد کرده است (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۸۴). این امر نشانگر آن است که کاشی پیش از سال ۷۵۶ ه. ق درگذشته است.

در انجامه نسخه شرح المفصل نیز آمده است: «تَمَّتْ كِتَابَةُ هَذَا الشَّرْحِ عَلَى يَدَي مُؤَلِّفِهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي الْغَنَائِمِ بْنِ أَحْمَدَ أَبِي الْفَضَائِلِ الْكَاشِي ... بِقَرِيَةِ قَمَصْرٍ مِنْ قُرَى مَدِينَةِ كَاشَانَ ...». این انجامه بیانگر آن است که کاشی بخشی از عمر خود را در قمصر کاشان سپری کرده است.

آثار کاشی

۱. شرح المفصل (نسخه خطی مورد بحث در این تحقیق).
۲. روضة الناظر ونزهة الخاطر (عربی - فارسی): مجموعه‌ای است دلپذیر از اشعار عربی و پارسی که بر حسب موضوع در سه بخش تدوین شده است و نمونه‌ای قدیمی و برجسته از جُنگ‌های اشعار به‌شمار می‌آید (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۸۵). این کتاب برجای مانده از قرن هفتم و اوایل قرن هشتم و مشتمل بر حدود ۱۵۵۰۰ بیت از بیش از ۱۶۰ شاعر عربی‌گو و نزدیک به ۱۴۰ شاعر فارسی‌گو است (نوریان و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۰). این نسخه در ۱۳۸۷ از سوی مرتضی رشیدی اشجردی تصحیح شده، اما به چاپ نرسیده است.
۳. منتخب روضة الناظر ونزهة الخاطر (عربی - فارسی): انتخابی است از روضة الناظر که ظاهراً از سوی خود کاشی صورت پذیرفته و آن را به شرف‌الدین محمد سمنانی (وزیر ایلخانیان در ۶۹۶ ه. ق - ۶۹۵ ه. ق) تقدیم داشته است (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۸۷؛ دانش‌پژوه، ۱۳۴۸، ج ۱: ۱۱۲). این نسخه تصحیح نشده و میکروفیلم آن با شماره ۴۱۹ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.
۴. اشعار: در برخی جنگ‌های کهن، اشعاری پراکنده از کاشی درج شده که ظاهراً

- برگرفته از روضة الناظر خود اوست (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۹۲). میکروفیلم یکی از این جنگ‌ها به شماره ۲۴ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.
۵. رساله قلمیه (عربی): بنابر نوشته کاشی در دیباچه قلمیه فارسی، وی این رساله را به سال ۷۰۱ هـ.ق نگاشته است (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۸۵)؛ رساله‌ای است در توصیف قلم، آراسته به اشعار و آرایه‌های گوناگون ادبی که به سبک مقامه با نثری مسجّع و موزون نگاشته شده است. این نسخه تصحیح نشده و با شماره ۶۰۲۳ در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی موجود است.
۶. رساله قلمیه (فارسی) (درایتی، بی تا، ج ۸: ۲۷۴): تاریخ تحریر این رساله مشخص نیست، اما از ۷۲۳ هـ.ق، که ابوالمجد تبریزی به نگارش آن در سفینه تبریز پرداخته است، فروتر نخواهد بود (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۹۰؛ تبریزی، ۱۳۸۱: ۷۱۹-۷۱۶). این رساله به همان شیوه قلمیه عربی است و در برابر آن به زبان فارسی نگاشته شده است. این رساله در نسخه خطی سفینه تبریز به شماره ۱۴۵۹۰ کتابخانه مجلس آمده است. مرکز نشر دانشگاهی در ۱۳۸۱ کتاب سفینه تبریز را از روی نسخه موجود در کتابخانه مجلس به صورت عکس چاپ و منتشر کرده است.

مذهب کاشی

کاشی در کتاب روضة الناظر اشعاری از حضرت علی (ع)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، امام محمد باقر (ع) و امام رضا (ع) نقل کرده است (نوریان و همکاران، ۱۳۸۶: ۵۲-۵۱) که این امر می‌تواند نشانگر ارادت او به ائمه علیهم السلام باشد. او مدتی را نیز در مدرسه مستنصریه بغداد به سر برده که مکتب‌های فقهی چهارگانه اهل سنت در آن تدریس می‌شده است. از این رو، ممکن است گفته شود صرف نقل اشعار ائمه علیهم السلام نمی‌تواند دلیل بر شیعه بودن وی باشد؛ اما بهتر است درباره مذهب کاشی به موارد زیر توجه کرد:

۱. در کتاب الذریعة إلى تصانیف الشيعة به برخی آثار کاشی اشاره شده است (طهرانی، ۱۹۸۳، ج ۱۷: ۱۶۸؛ ج ۲۲: ۲۹۵ - ۲۰۷). این کتاب شامل معرفی میراث مکتوب شیعه است.
۲. صاحب کتاب روضات الجنات از عبدالعزیز کاشی در کتاب خود یاد کرده است (موسوی خوانساری، ۱۹۹۱، ج ۵: ۸۰). نویسنده این کتاب از شرح‌نویسان شیعه است.
۳. در نسخه شرح المفصل آنجا که کاشی از نهج البلاغه نقل می‌کند حضرت علی (ع) را «امیر المؤمنین» می‌نامد و این در حالی است که هنگام نقل حدیث از خلیفه دوم فقط عبارت «عمر رضی الله عنه» را می‌آورد. همچنین، ضمن نقل حدیثی از امام جعفر صادق (ع)، از ایشان با عنوان «الإمام جعفر الصادق علیه السلام» یاد کرده است. با توجه به این موارد می‌توان احتمال داد کاشی پیرو مذهب شیعه بوده است.

جایگاه علمی و ادبی کاشی

منزلت اجتماعی و مقام علمی عبدالعزیز کاشی مورد توجه معاصران و تذکره‌نویسان پس از وی بوده است؛ چنان‌که ابوالمجد تبریزی از او با عنوان «الإمام الفاضل الکامل» یاد می‌کند (تبریزی، ۱۳۸۱: ۷۱۶) و کاتب یکی از نسخه‌های رساله قلمیه عنوان «مولی السعید» و کاتب دیگری «الإمام العالم عزّ الملة والدین» را درباره او به کار برده‌اند (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۸۳). علیقلی واله داغستانی از تذکره‌نویسان و شاعران قرن دوازدهم در کتاب تذکرة ریاض الشعرا از وی با عنوان «عزیز صاحب ایمان خوش بیان» یاد کرده است (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۳۶۶). این القاب نشان از جایگاه والای او میان ادیبان گذشته دارد. در کتاب روضة الناظر اشعاری به زبان فارسی و عربی از وی برجای مانده است که نشان می‌دهد وی، علاوه بر نثر، در نظم عربی نیز تبخّر داشته است. همچنین، ملامتاتی از کاشی برجای مانده که دو بیت آن

چنین است:

جهان هنر جان فضل و فضایل سلامٌ على طيب تلك الشمائل
سلامٌ كوعد الحبيب و غص الر قيب و طيب دلال المواصل

(رشیدی آشجردی، ۱۳۸۷: مقدمه، ف)

ابن فوطی ضمن نقل شعری عربی از کاشی درباره او می گوید: «كَتَبَ مليحاً وَنَظَّمَ شعراً فصيحاً و من شعره»:

يا نفس إن خانتك دنياك صبراً لعل الخير عقباك
فلا الذى أغناك ذو فاقة ولا الذى أنشاك ينسأك

(ابن فوطی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۲۳۷)

این اشعار زیبا، که کاشی در آن خود را به صبر و تحمل سختی ها و امید به رحمت پروردگار فرا می خواند، نشان از حکمت و خرد وی دارد.

شخصیت علمی کاشی از خلال نظرات و تعلیل ها و مناقشات و اعتراضات او در نسخه شرح المفصل به روشنی پیداست و با توجه به منابعی که در این نسخه استفاده کرده، روشن است که وی کتاب های فراوانی در زمینه صرف و نحو و ادب و علوم لغوی و... مطالعه کرده است، از جمله کتاب الکشاف زمخشری، الکتاب سیبویه، الحماسة ابوتمام، الصحاح جوهری، المحکم ابن سیده، النوادر انصاری، الکافیة ابن حاجب، مجمع الأمثال میدانی و

مکتب نحوی و سبک نگارش کاشی

نویسنده ابتدا جملاتی از متن کتاب المفصل را با جمله «قال رحمه الله» ذکر می کند، سپس با عبارات «اللغة، اللغة و غیرها، ما يتعلق باللغة» به شرح کلمات دشوار متن می پردازد. آن گاه با عبارت «غیرها، ما يتعلق بغيرها» نکات نحوی متن را شرح می دهد. در پایان برخی مباحث نیز با استفاده از عبارت «تلخیص» خلاصه مطلب را ذکر می کند. کاشی در شرح کلمات دشوار و توضیح مسائل نحوی به آیات و احادیث و

شعر و مثل‌ها و اقوال عرب بسیار استناد می‌جوید و با شیوه‌ای روان و به‌دور از تکلف به بیان مطالب می‌پردازد.

در مورد مکتب نحوی نویسنده باید گفت که او هم از علمای بصره همانند سیبویه و میرد و سیرافی و ابن سراج، هم از علمایی چون ابن جنی و ابوعلی فارسی، که گرایش به مکتب بغدادی دارند، و هم از علمای کوفه همانند کسای و ضریر نقل‌قول‌هایی را ذکر کرده است، اما میزان نقل‌قول‌های او از علمای بصره بیش‌تر است و در بسیاری از مسائل پیرو مکتب بصره است و نظر بصریان را ترجیح می‌دهد.

معرفی شرح المفصل کاشی و نسخه‌های اثر

این کتاب شرحی مزجی بر کتاب «المفصل» زمخشری است که در بردارنده‌ی مطالب نحوی، صرفی، لغوی و بلاغی است و آشنایی با این علوم موجب شده نویسنده بتواند در مسائل مختلف نحوی به مناقشه بپردازد. در پایان نسخه نوشته شده است: «تَمَّتْ کِتَابَةُ هَذَا الشَّرْحِ عَلَى يَدَي مَوْلَانِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي الْغَنَائِمِ بْنِ أَحْمَدَ أَبِي الْفَضَائِلِ الْكَاشِي ... بِقَرِيَةِ قَمَصْرٍ مِنْ قَرَى مَدِينَةِ كَاشَانَ حَمَاهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنِ حَوَادِثِ الزَّمَانِ وَ صَوَارِفِ الْحَدَثَانِ» (۵۸۲) که نشان می‌دهد نسخه به دست خود مؤلف و در قمصر کاشان نگاشته شده است.

از این اثر دو نسخه موجود است:

۱. نسخه کتابخانه ملک با شماره ۱۳۹۲ (افشار، دانش پژوه ۱۳۵۲، ج ۱: ۴۴۷) به خط نسخ نوشته شده است. این نسخه دارای ۲۸۸ برگ و هر برگ ۲۹ سطر با طول ۳۱/۱ و عرض ۲۰/۸ است، همچنین، دستنویس مؤلف است که با خطی یکدست و طبق رسم الخط قدیم عربی نگاشته شده؛ چنان‌که برخی حروف بدون نقطه نوشته شده و بالا یا پایین برخی از این حروف علائمی نهاده شده است؛ مثلاً، زیر حرف (ع)، عین کوچکی قرار داده شده تا با حرف (غ)، که نقطه آن روی حرف است، اشتباه نشود.

۲. نسخه کتابخانه میرزا حسن محمودآبادی یزد با شماره ۱۴ (درایتی، بی‌تا، ج ۶: ۱۰۸۰) که میکروفیلم آن با شماره ۲۵۳۳ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است (دانش پژوه، ۱۳۴۸، ج ۱: ۳۴۷). کاتب، غلامرضای حیران یزدی، این نسخه را با خط نسخ در آدینه ۱۵ محرم ۱۲۶۱ ه. ق نسخه برداری کرده که دارای ۲۷۶ برگ و هر صفحه ۲۸ سطر است.

اعتراضات نحوی

اعتراض در اصطلاح به معنای دلیل و برهانی بر ردّ یک نظر است. همچنین، به معنای تقابل دو علت است به گونه‌ای که یک علت امری را ثابت کند و دیگری آن را نفی کند (جرجانی، ۲۰۰۳: ۱۲۴). نحویان از دیرباز به مسئله اعتراضات نحوی توجه داشته‌اند، به گونه‌ای که برخی احکام نحوی را رد کرده یا آن را ضعیف دانسته‌اند. از مهم‌ترین آثاری که در این زمینه نوشته شده است، کتاب مسائل الغلط مبرّد است؛ مبرّد در این کتاب بر بسیاری از نظرات سیبویه ایراد وارد کرده است. سپس، ابن ولّاد در کتاب الانتصار به اعتراضات مبرّد پاسخ داده است. همچنین، ابوعلی فارسی در کتاب الإغفال، بر نظراتی که زجاج در کتاب معانی القرآن و اعرابه بیان داشته، ایراد وارد کرده است. بغدادی نیز در کتاب خزانه الأدب، بر نظراتی که عینی در کتاب المقاصد النحویة بیان داشته، اعتراض کرده است.

اعتراضات کاشی بر نظرات ابن حاجب

ابن حاجب در شرح خود بر کتاب المفصل بر برخی نظرات و تعریف‌های زمخشری ایراد وارد کرده است، اما کاشی با دقت نظر به بررسی این موارد پرداخته و دلایلی را در ردّ اعتراضات ابن حاجب و اثبات نظرات زمخشری بیان کرده است. در اینجا، به بررسی چند مورد از این اعتراضات و پاسخ‌های کاشی می‌پردازیم.

۱. تعریف اسم معرب

زمخشری در تعریف اسم معرب آورده است: اسم معرب اسمی است که آخر آن بنا بر عوامل مختلف تغییر می‌کند (زمخشری، ۲۰۰۴: ۴۱). ابن حاجب بر این تعریف اشکال وارد کرده است و می‌گوید: این تعریف مستلزم دور است؛ زیرا زمانی آخر کلمه معرب به دلیل ورود عوامل مختلف بر آن تغییر می‌یابد که بدانیم کلمه معرب است. در نتیجه، اگر تغییر آخر کلمه معرب مبتنی بر شناخت معرب بودن کلمه باشد، معرب بودن کلمه مبتنی بر شناخت تغییر آخر کلمه است. بنابراین، در این تعریف، دور وجود دارد. بهتر است در تعریف معرب گفته شود: «کلمه‌ای که دارای ترکیب نسبی (اسنادی) است و شبیه مبنی الاصل نیست» (ابن حاجب، د.ت، ج ۱: ۱۱۳).

کاشی بر این تعریف اشکال وارد می‌کند و می‌گوید: تعریف ابن حاجب جامع و مانع نیست؛ جامع نیست؛ چراکه معرب غیر منصرف به دلیل شباهت به فعل ماضی و نیز معربی که دارای ترکیب اضافی است همچون (غلام زید) از این تعریف خارج می‌شود. همچنین تعریف ابن حاجب مانع نیست؛ زیرا مواردی همچون (ضَرَبَ) در (ضَرَبَ فَعْلٌ مَاضٍ) داخل در این تعریف است، با وجود آنکه دارای ترکیب نسبی است و شبیه مبنی الاصل نیست، بلکه لفظاً مبنی است (کاشی: ۳۵).

توضیح و تبیین مسئله

کلام زمخشری بدان معناست که عوامل مختلف سبب ظهور حرکات اعرابی مختلف است و تعریف ابن حاجب بدان معناست که کلمه فقط در صورتی معرب است که دارای ترکیب اسنادی (ترکیب جمله) باشد و نیز شبیه به مبنی الاصل یعنی فعل و حرف نباشد. کاشی تعریف ابن حاجب را جامع و مانع نمی‌داند؛ جامع نیست از آن رو که دو نوع از اسماء معرب را در بر نمی‌گیرد: (۱) اسم غیر منصرف که شبیه فعل ماضی است و فعل ماضی مبنی الاصل است. (۲) ترکیبات اضافی غیر اسنادی همچون (غلام زید). همچنین، تعریف ابن حاجب مانع نیست؛ چراکه کلمه (ضَرَبَ) در جمله (ضَرَبَ فَعْلٌ

ماضی) به دلیل وجود ترکیب اسنادی و عدم شباهت به مبنی الأصل داخل در این تعریف است، در حالی که این کلمه لفظاً مبنی است.

از طرف دیگر این حاجب تعریف زمخشری را مستلزم دور دانسته و کاشی نیز در این باره اظهار نظری نکرده است. از این رو، لازم است این نکته نقد و بررسی شود. دور در لغت به معنای بازگشت و حرکت یک چیز به نقطه‌ای است که در آن بوده است و در اصطلاح بدان معناست که یک چیز هم علت برای چیز دیگر باشد و هم معلول آن چیز (تهانوی، ۱۹۹۶: ۸۱۱-۸۱۰). علمای نحو قواعد را بر مبنای استقراء وضع کرده‌اند. برای نمونه علمای نحو دریافتند که حروف جر فقط بر اسم‌های صریح و مؤول وارد می‌شود و بر فعل یا حرف داخل نمی‌شود؛ بنابراین این اصل را بنا نهادند که جرّ از ویژگی‌های مخصوص اسم است. سپس، دریافتند که اسماء صریح بعد از حروف جر تنها مجرور است و هرگاه قبل از این اسماء صریح حروف جر نیاید، علامت جر این اسماء حذف می‌شود و به جای آن علامت نصب یا رفع قرار می‌گیرد. نحویان پس از آنکه از این اصل اطمینان یافتند قاعده (حروف جر موجب مجرور شدن اسماء بعد از خود می‌شوند) را وضع کردند و حروف جر را عوامل جر نامیدند، اما این بدان معنا نیست که حروف جر عوامل حقیقی هستند، بلکه نحویان چون میان حروف جر و علامت جر نوعی همراهی دائمی مشاهده کردند این اصل را بنا نهادند. در این مسئله هیچ نوع دوری وجود ندارد. تفاوت، در حرکت آخر اسم معرب، حقیقتی ثابت و واضح است و از اعراب فصیح شنیده شده است. بنابراین، تفاوت آخر اسم معرب مبتنی بر شناخت معرب بودن کلمه نیست و ارتباطی میان این تفاوت و شناخت معرب بودن اسم وجود ندارد، چه بسا عکس این مسئله صحیح باشد؛ زیرا تفاوت آخر کلمه نشانگر معرب بودن آن است و نحویان تنها با مشاهده تفاوت حرکات آخر کلمه آن را معرب می‌نامند.

۲. تعریف اسم جنس

زمخشری در تعریف اسم جنس آورده است: «وهو ما عُلِّقَ علی شیءٍ وعلی کُلِّ ما أَشْبَهَهُ» (زمخشری، ۲۰۰۴: ۳۳). ابن حاجب بر این تعریف ایراد وارد کرده و می‌گوید: موارد دیگری نیز در این تعریف داخل می‌شوند؛ تمامی اسم‌های معرفه به جز اسم علم در این تعریف داخل می‌شود؛ چرا که معارف می‌تواند برای یک چیز و موارد شبیه به آن در نظر گرفته شوند، بنابراین باید گفته شود: هو ما عُلِّقَ علی شیءٍ لا بعینه (ابن حاجب، د.ت، ج ۱: ۶۸). اما کاشی نظر ابن حاجب را نادرست دانسته و می‌گوید: مدلول اسم جنس، حقیقتی است که قدر مشترک میان حقیقت مقید به قید اطلاق و حقیقتی است که تمام افراد و یا تک تک افراد را دربرمی‌گیرد، همچنین شامل فرد معین به اعتبار شناس و فرد غیر معین به اعتبار ناشناس می‌شود. اسم جنس لفظی است که بر این حقیقت دلالت می‌کند و خالی از قید معرفه و نکره است. در نتیجه، این حقیقت به‌طور مشخص بر یکی از مدلولات خود دلالت ندارد، بلکه بر تمامی آنها به‌طور مساوی دلالت می‌کند، اما زمانی که معرفه به (ال) می‌شود، اگر مقصود از آن تعریف ماهیت جنس باشد، فقط بر حقیقت مطلق دلالت می‌کند و اگر مقصود از آن استغراق و شمول باشد، بر هر فردی از افراد خود یا بر مجموع افراد خود دلالت می‌کند و اگر مقصود از آن تعریف عهد باشد، بر فرد معینی دلالت می‌کند. اما زمانی که نکره شود بر هر فردی از افراد خود به شکلی نامعین دلالت دارد، یعنی نه بر عین یک فرد... با این توضیح مشخص می‌شود، اگر زمخشری دو عبارت «هو ما عُلِّقَ علی شیءٍ وعلی کُلِّ ما أَشْبَهَهُ» را در تعریف اسم جنس به‌صورت یکسان و برابر قصد کرده باشد، تعریف او درست است و چنان‌که پیداست او مقصود دیگری نداشته است (کاشی: ۱۳).

توضیح و تبیین مسئله

مفهوم تعریف زمخشری آن است که اسم جنس به‌طور برابر بر نکره و آنچه شبیه به

نکره است دلالت دارد و مفهوم تعریف این حاجب آن است که اسم جنس بر چیزی نامعین یا نکره‌ای نامعین دلالت دارد. ابن حاجب معتقد است عبارت «وعلی کل ما أشبهه» درست نیست، اما کاشی، با ذکر تمامی مواردی که اسم جنس بر آنها دلالت دارد، ذکر عبارت «وعلی کل ما أشبهه» را ضروری می‌داند. این موارد عبارتند از: (۱) حقیقت مقید به قید اطلاق. (۲) حقیقتی که بر تک تک افراد جنس دلالت دارد. (۳) حقیقتی که بر مجموع افراد دلالت دارد. (۴) حقیقتی که بر فرد معینی به اعتبار عهد دلالت دارد. (۵) حقیقتی که بر فرد نامعینی به اعتبار تنکیر دلالت دارد. (۶) حقیقت و جوهر اگر تعریف ماهیت جنس مدنظر باشد. (۷) دربرگرفتن تمامی افراد اگر مقصود استغراق و شمول باشد. (۸) فرد معین معهود اگر مقصود تعریف عهد باشد. در صورتی که اسم جنس نکره شود به شکلی نامعین بر یک فرد از افراد دلالت می‌کند.

ابن حاجب عبارت «وعلی کل ما أشبهه» را نادرست دانسته و به جای آن عبارت «لا بعینه» را به کار برده است، اما کاشی معتقد است عبارت «وعلی کل ما أشبهه» تعریف زمخشری را به کمال می‌رساند، در حالی که تعریف ابن حاجب تمام موارد اسم جنس یعنی اسم معین معهود را شامل نمی‌شود. ابن حاجب در تعریفی که به دست می‌دهد پایبند به قوانین علم منطق است و در این باره می‌گوید: «زمخشری اکراه داشته است تعریف علمای منطق را درباره اسم جنس بیان کند» (ابن حاجب، ۱۹۸۹: ۴۷۳)، اما چنان‌که پیداست کاشی در تأیید نظر زمخشری راه حق را پیموده است؛ زیرا تعریف زمخشری تمام موارد اسم جنس را دربرمی‌گیرد.

۳. اسمی که وزن فعل (أفعل) دارد.

یکی از علل غیر منصرف بودن اسم آن است که اسم دارای وزن فعل باشد. زمخشری در این باره می‌گوید: «وزن أفعل در فعل بیش‌تر از اسم وجود دارد» (زمخشری، ۲۰۰۴: ۴۱)، اما ابن حاجب با این نظر زمخشری مخالف است. وی می‌گوید: «ثابت

نشده است که وزن أفعال در افعال بیش‌تر از اسماء وجود دارد و چه بسا عکس این مطلب درست باشد؛ زیرا اسم تفضیل بر وزن أفعال از فعل ثلاثی، که دلالت بر رنگ و عیب نداشته باشد، ساخته می‌شود و گاهی نیز از غیر فعل ساخته می‌شود، همچون أرنب. اما أفعال در فعل تنها از برخی وزن‌های فَعَلَ ساخته می‌شود و در غیر وزن فَعَلَ به صورت نادر ذکر شده است، همچون أَشْكَل و أَغَدَّ (ابن حاجب، د.ت، ج ۱: ۱۲۹). کاشی در این مورد نیز بر نظر ابن حاجب ایراد وارد می‌کند: نظر ابن حاجب جای تأمل دارد؛ چراکه وزن أفعال در فعل‌های مضارع از وزن (فَعَلَ) با فتح و کسر عین‌الفعل می‌آید. وزن أفعال گاهی برای دلالت بر تعدی به کار می‌رود، همچون أَخْرَجْتُهُ و أَجْلَسْتُهُ؛ گاهی دلالت بر تعریض دارد (یعنی چیزی را در معرض انجام فعلی قرار دادن)، همچون أَبْعَثُهُ (آن را در معرض فروش قرار دادم) و أَقْبَرْتُهُ (برای او قبری در نظر گرفتم)؛ گاهی بر تغییر شکل یک چیز دلالت می‌کند، همچون أَغَدَّ البعیر (شتر غده درآورد)؛ گاهی بیانگر وجود صفتی در چیزی است، همچون أَحْمَدْتُهُ (او را شایسته ستایش یافتم)؛ گاهی دلالت بر سلب دارد، همچون أَشْكَيْتُهُ (شکایت او را برطرف ساختم). وزن أفعال در باب تعجب از هر موردی که ساختن اسم تفضیل از آن صحیح است، ساخته می‌شود، اما نظیری برای موارد مذکور در اسماء وجود ندارد؛ بنابراین وزن أفعال در افعال بیش‌تر از اسماء وجود دارد (کاشی: ۴۰).

توضیح و تبیین مسئله

کاشی در این باره نظر زمخشری را درست دانسته و در تأیید آن مثال‌هایی را ذکر کرده است، اما ابن‌عیش، که از مشهورترین شارحان کتاب المفصل است، در تفسیر کلام زمخشری می‌گوید: وزن أفعال بر سه نوع است: ۱. وزنی که مخصوص فعل است و در اسماء وجود ندارد؛ ۲. وزنی که هم در افعال و هم در اسماء وجود دارد، اما در افعال بیش‌تر است؛ ۳. وزنی که در افعال و اسماء به‌طور برابر وجود دارد. نوع دوم، که غالباً

در فعل وجود دارد، در برخی اسم‌ها به‌کار رفته است، همچون *أرْمَل* و *أَكْلَب* و *إصْبَع* و *يَرْمَع* (سنگی است درخشان) و *يَعْمَل* (شتر سریع)؛ کاربرد چنین وزن‌هایی اگرچه در اسماء وجود دارد، اما در افعال بیش‌تر است؛ چرا که حروف زائده‌ای در ابتدای این موارد وجود دارد که در ابتدای افعال مضارع به‌شکل فراوان به‌کار می‌رود. (*أرْمَل*) به منزله *أَذْهَبُ* و *أَشْرَبُ* در افعال است و (*أَكْلَب*) به‌منزله *أَقْتُلُ* و *أَخْرُجُ* و (*إصْبَع*) به منزله *إِعْلَمَ* و (*يَرْمَع*) و (*يَعْمَل*) به منزله *يَذْهَبُ* و *يَرْكَبُ*. بنابراین، وقتی اسم معرفه‌ای چنین وزنی می‌گیرد، به‌دلیل داشتن وزن فعل و معرفه بودن، غیر منصرف است (ابن‌یعیش، ۲۰۰۱، ج ۱: ۱۷۲-۱۶۹). مفهوم کلام ابن‌یعیش آن است که منظور از وزن *أَفْعَل* وجود حروف مضارعه (أتین) است که در افعال زیاد وجود دارد و وجودشان در فعل‌های مضارع ضروری است، در حالی که وجود این حروف در اسماء ضرورتی ندارد. بنابراین، مقصود زمخشری تنها وزن *أَفْعَل* نیست، بلکه قصد حروف مضارعه است که یکی از آن‌ها یعنی همزه در ابتدای وزن *أَفْعَل* وجود دارد. بنابراین، اشکالی که ابن‌حاجب بر نظر زمخشری وارد کرده است، درست نیست؛ زیرا نکته‌ای که ابن‌یعیش به آن پی برده از نظر ابن‌حاجب دور مانده است.

۴. اضافه موصوف به صفت و صفت به موصوف درست نیست.

ابن‌حاجب درباره علت جایز نبودن اضافه موصوف به صفت می‌گوید: اضافه موصوف به صفت جایز نیست؛ چرا که منجر به اضافه شدن یک چیز به خود آن چیز می‌شود؛ زیرا صفت و موصوف در ذات خود یک چیزند (ابن‌حاجب، د.ت، ج ۱: ۴۱۵). کاشی در اعتراض به این نظر ابن‌حاجب می‌گوید: ابن‌حاجب علت جایز نبودن این مسئله را اضافه شدن یک چیز به خود آن چیز می‌داند؛ زیرا صفت و موصوف در ذات خود یکی هستند؛ این دلیل جای تأمل دارد؛ چون اگر چنین بود ذکر صفت برای موصوف به دلیل عدم جواز وصف یک چیز به خود آن چیز ممکن نبود (کاشی: ۲۰۴).

توضیح و تبیین مسئله

ابن حاجب صفت و موصوف را یک چیز می‌داند، از این رو، اضافه شدن صفت به موصوف و بالعکس را جایز نمی‌داند. مضاف با اضافه شدن به مضاف‌الیه کسب تعریف یا تخصیص می‌کند، بنابراین دو کلمه، که معنای یکسانی دارند و مترادف هم هستند، به یکدیگر اضافه نمی‌شوند، مثلاً مسجدالجامع که مسجد و جامع هر دو یک چیزند. در نتیجه، در چنین مواردی مضاف‌الیه محذوفی در نظر گرفته می‌شود که موصوف است یعنی مسجد المكان الجامع. کاشی در ردّ نظر ابن حاجب هوشمندانه عمل کرده و از همان قاعده‌ای استفاده کرده که مورد تأیید ابن حاجب است. اگر قاعده مذکور یعنی (یک چیز به خودش اضافه نمی‌شود؛ زیرا در این صورت به وسیله خودش شناخته و معرفی می‌شود) درست بود، جایز نبود اسم به وسیله هیچ صفتی وصف شود؛ زیرا صفت همان موصوف است. وظیفه صفت روشن ساختن موصوف و خارج کردن موصوف از ابهام است تا بدین طریق موصوف شناخته شود. وقتی صفت همان موصوف است، جایز نیست یک چیز به وسیله خودش توصیف شود. مقصود کاشی آن است که اگر نظر ابن حاجب را در این باره بپذیریم باید مبحث صفت را از زبان عربی حذف کنیم.

ابن حاجب در این مورد از قاعده‌ای منطقی پیروی کرده و کاشی با استفاده از همین قاعده منطقی نظر او را رد کرده است. گویی کاشی می‌خواهد به ابن حاجب این پیام را بدهد که علم نحو تابع قوانین منطق نیست، بلکه علمی مستقل است و قوانین خاص خود را داراست.

اضافه شدن یک چیز به خودش از مسائل مورد اختلاف نحویان بصره و کوفه است. ابن الانباری در کتاب الإنصاف تحت عنوان «هل تجوز إضافة الإسم إلى اسم یوافقه فی المعنی؟» به این مسئله پرداخته است. علمای کوفه با استناد به قرآن کریم و کلام عرب این مسئله را جایز دانسته‌اند، اما بصریان با تکیه بر قیاس منطقی آن را

جایز نمی‌دانند. ابن حاجب نیز به پیروی از بصریان چنین اضافه‌ای را جایز نمی‌داند. ابن الانباری می‌گوید: دلیل بصریان آن است که اضافه موجب تعریف و تخصیص است، یک چیز به وسیله خودش معرفه و شناخته نمی‌شود؛ زیرا اگر، در یک اسم، تعریف وجود داشته باشد نیاز به اضافه ندارد و اگر تعریفی در آن وجود نداشته باشد اضافه کردن آن چیز به اسمش به دور از تعریف است، زیرا محال است یک چیز با اضافه شدن به خودش تبدیل به چیز دیگری شود (ابن الانباری، د.ت، ج ۲: ۴۳۸-۴۳۷). رضی استرآبادی با نظر ابن حاجب مخالف است و مواردی را که از اضافه موصوف به صفت شنیده شده است به گونه‌ای متفاوت از بصریان تأویل می‌کند و می‌گوید: به نظر من جایز است مثال‌های اضافه موصوف به صفت از باب (طور سیناء) باشد، به گونه‌ای که (جامع) مسجدی خاص باشد و (غربی) جهتی خاص و (اولی) نمازی خاص. آنگاه، برای تخصیص، مسجد به (جامع) اضافه شود و صلاة به ... (رضی استرآبادی، ۱۹۹۶، ج ۲: ۲۴۵). در مثال (طور سیناء) اسم عام به اسم خاص اضافه شده و به این ترتیب تخصیص یافته است. رضی معتقد است مثال‌های اضافه موصوف به صفت نیز چنین است، یعنی در مثال (مسجدالجامع) کلمه (مسجد) عام و (جامع) خاص است. بنابراین، رضی مضاف‌الیه را در عبارات (مسجدالجامع، صلاة‌الاولی، جانب‌الغربی) چیز خاصی به‌شمار آورده است، یعنی جامع مسجدی خاص است و غربی جهتی خاص و اولی نمازی مخصوص است، همچون نماز وتر.

در نهایت می‌توان گفت بصریان فصاحت موارد سماعی چنین اضافه‌ای را زیر سؤال نبرده‌اند، بلکه آن را تأویل کرده‌اند، اما قیاس بر آن را جایز ندانسته‌اند. البته موارد سماعی چنین اضافه‌ای به قدری زیاد است که شاید بتوان بر آن قیاس کرد و قواعد منطقی را در نحو در نظر نگرفت.

۵. حروف عطف

زمخشری در مبحث حروف عطف آورده است: «تقول جاءني زيد وعمرو، وزيد يقوم ويقعد. فتجمع بين الرجلين في المجيء وبين الفعلين في إسنادهما إلى زيد» (زمخشری، ۲۰۰۴: ۳۷۰). ابن حاجب بر این بخش از کلام زمخشری که «دو فعل به زيد اسناد داده شده»، ایراد وارد می‌کند و می‌گوید: این سخن درست نیست؛ زیرا زمخشری در اینجا به توضیح و تبیین معنای حرف عطف پرداخته است، اما حرف عطف در اینجا موجب اسناد دو فعل به زيد نیست، بلکه نسبت فعل اول به اسم ظاهر و نسبت فعل دوم به ضمیر باعث می‌شود این دو فعل به زيد اسناد داده شود (ابن حاجب، د.ت، ج ۲: ۲۰۴). کاشی به ایراد ابن حاجب چنین پاسخ می‌دهد: نظر ابن حاجب از دو جهت قابل تأمل است. اول آنکه مقصود از کلام زمخشری یعنی: «فتجمع بين الفعلين في إسنادهما» این است که، به وسیله حرف عطف واو، این دو فعل را در اسناد به زيد در کنار هم قرار می‌دهیم، نه آنکه حرف عطف موجب شود این دو فعل متعلق به زيد باشند و حرف عطف علت اسناد این دو فعل به زيد باشد. دوم آنکه آنچه این دو فعل را از افعال زيد قرار داده، نسبت فعل اول به اسم ظاهر و نسبت فعل دوم به ضمیر نیست، بلکه نسبت فعل اول و دوم به ضمیر بارز و مستتر است (کاشی: ۴۷۰).

توضیح و تبیین مسئله

اشکالی که ابن حاجب بر کلام زمخشری وارد کرده، آن است که آنچه دو فعل را به زيد اسناد داده حرف عطف نیست، بلکه نسبت فعل اول به اسم ظاهر و نسبت فعل دوم به ضمیر است و حرف واو در این زمینه نقشی ندارد. کاشی از دو جنبه بر نظر ابن حاجب ایراد وارد کرده است. اول آنکه معنای این کلام زمخشری: «فتجمع بين الفعلين في إسنادهما» آن است که حرف عطف دو فعل را از جهت آنکه به زيد اسناد داده شده، در کنار هم و تحت یک حکم قرار داده است. این بدان معنا نیست که

حرف عطف علت اسناد دو فعل به زید است؛ شکی نیست که حرف عطف واو دلیل اسناد نیست. دوم آنکه، آنچه موجب می‌شود این دو فعل از افعال زید باشد، نسبت فعل اول به اسم ظاهر و نسبت فعل دوم به ضمیر نیست، بلکه نسبت فعل اول و دوم به ضمیر مستتری است که مرجع آن زید است. به این ترتیب، کاشی درستی کلام زمخشری را به اثبات رسانده است.

نتیجه‌گیری

۱. با توجه به نقل قول‌های فراوان کاشی از علمای بصره و از آنجا که در بسیاری از مسائل نظر بصریان را ترجیح می‌دهد، می‌توان گفت وی پیرو مکتب بصره است.
۲. اشکالاتی که کاشی بر نظرات ابن حاجب وارد کرده، بیان‌کننده شناخت دقیق وی از نحو و ادبیات و زبان عربی است.
۳. کاشی جزء آن دسته از شارحانی نیست که نظرات گذشتگان را تمام و کمال و بدون تفکر و تعمق درباره آن بپذیرد؛ وی دارای شخصیت نحوی مستقلی است و متن پیش‌روی خود را دقیق و عالمانه بررسی و تحلیل می‌کند.
۴. کاشی به شیوه‌ای عالمانه و متواضعانه و با به‌کار بردن عباراتی همچون «فیه نظر» و «لا جامع ولا مانع» به نظرات ابن حاجب ایراد وارد می‌کند و از به‌کار بردن الفاظ و عبارات تند پرهیز می‌کند.
۵. کاشی در اغلب موارد به‌درستی بر نظرات ابن حاجب ایراد وارد کرده و در اثبات مدّعی خود از دلایل محکم بهره برده است.
۶. کاشی در بسیاری از موارد نظر زمخشری را تأیید کرده و درستی کلام او را به اثبات رسانده است.

منابع

- ابن الأباري، أبو البركات عبد الرحمان، (د.ت)، الإنصاف في مسائل الخلاف بين النحويين البصريين والكوفيين، دمشق: دارالفكر.

- ابن الحاجب، أبو عمرو عثمان، (۱۹۸۹)، الأمالي، المحقق: فخر صالح سليمان قدارة، عمان - الأردن: دار عمّار، بيروت: دار الجليل.
- _____، (د.ت)، الإيضاح في شرح المفصل، المحقق: موسى بناي العليبي، بغداد: مطبعة العاني.
- ابن الفوطي، كمال الدين ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد، (۱۴۱۶)، مجمع الآداب في معجم الألقاب، المحقق: محمد الكاظم، ط ۱، طهران: مؤسسة الطباعة والنشر وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي.
- ابن يعيش، موفق الدين أبي البقاء، (۲۰۰۱)، شرح المفصل، تقديم: إميل بديع يعقوب، ط ۱، بيروت: دار الكتب العلمية.
- افشار، ایرج، (۱۳۷۹)، «انيس الوحده وجليس الخلوه»، يادنامه دکتر احمد تفضلي، چ ۱، تهران، صص ۸۱-۶۷.
- افشار، ایرج و محمدتقی دانش‌پژوه، (۱۳۵۲)، فهرست ملک: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک (وابسته به آستان قدس رضوی)، با همکاری محمد باقر حجتی - احمد منزوی، تهران.
- تبریزی، ابوالمجد محمدبن مسعود، (۱۳۸۱)، سفینه تبریز، چاپ عکسی، چ ۱، تهران: نشر دانشگاهی.
- التهانوی، محمد علی، (۱۹۹۶)، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، المحقق: علی دحروج، ط ۱، لبنان: مكتبة لبنان ناشرون.
- الجرجاني، علي بن محمد، (۲۰۰۳)، التعريفات، المحقق: محمد عبدالرحمن المرعشلي، ط ۱، بيروت: دار النفائس.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، (۱۳۴۸)، فهرست میکروفيلم‌های کتابخانه مرکزی، تهران: انتشارات دانشگاه.
- درایتی، مصطفی، (بی‌تا)، فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا)، مشهد: موسسه فرهنگی پژوهشی الجواد (ع).
- دولت‌آبادی، عزیز، (۱۳۸۳)، «آشنایی با جنگ نخجوانی»، نشریه کتابخانه ملی تبریز، شماره ۱۶، صص ۱۲۰-۹۶.
- رشیدی آشجردی، مرتضی، (۱۳۸۷)، مقدمه، تصحیح، تحشیه منتخب روضة الناظر ونزهة الخاطر اثر عزّ الدین عبدالعزیز کاشی، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- الرضي الإسترآبادي، محمدبن الحسن، (۱۹۹۶)، شرح الرضي على الكافية، المصحح: يوسف حسن عمر، ط ۲، بنغازي: جامعة قار يوسف.

- الزمخشري، أبو القاسم محمود بن عمر، (٢٠٠٤)، المفصل في علم العربية، المحقق: فخر صالح قدارة، ط١، عمان - الأردن: دار عمّار.
- الطهراني، آقابزرگ، (١٩٨٣)، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ط٣، بيروت: دارالأضواء.
- عمادی حائری، محمد، (١٣٨٣)، «عزّالدين عبدالعزیز کاشی: شناسایی، کتابشناسی، نسخه‌جویی»، نسخه‌پژوهی، دفتر دوم، صص ٣٨١-٣٩٥.
- الکاشي، عزّالدين عبدالعزیز بن أبي الغنائم بن أحمد بن أبي الفضائل (القرن السابع أو الثامن للهجرة)، شرح المفصل، مخطوطة رقم ١٣٩٢، مكتبة ملك، ٢٨٨ ورق.
- الموسوی الخوانساری الإصبهانی، الميرزا محمد باقر، (١٩٩١)، روضات الجنات في احوال العلماء والسادات، بيروت: الدار الإسلامية.
- نوریان، سیدمهدی و غلامحسین شریفی و مرتضی رشیدی آشجودی، (١٣٨٦)، «باغ نظر و رامش دل (معرفی سفینه‌ای بی‌مانند از قرن هفتم)»، نشریه علمی پژوهشی گوهر گویا، اصفهان، دوره ١، شماره ٣، صص ٣٣-٦٢.
- واله داغستانی، علیقلی بن محمد علی، (١٣٨٤)، تذکرة ریاض الشعراء، مقدمه و تصحیح و تحقیق از محسن ناجی نصرآبادی، تهران: انتشارات اساطیر.